



گفتگو با امیرحسین عسگری  
کارگردان «برف آخر»:

## حرفه‌ام سینما نیست عاشق سینما هستم



■ زهرا نجفی

امیرحسین عسگری بعد از حدود شش سال غیبت در جشنواره فیلم فجر با فیلم «برف آخر» به چهلمین جشنواره فیلم فجر بازگشته است. او برای ساخت فیلم «بدون مرز» از جشنواره‌های متعددی جایزه گرفت، از جمله جایزه ویژه هیات داوران بخش نگاه نو سی‌وسومین جشنواره فیلم فجر. ولی عسگری دلیل غیبت چند ساله‌اش را سخت‌گیری به واسطه گرفتن جایزه‌های متعدد نمی‌داند. او درباره قیمت ارز صحبت می‌کند که در واقع فیلم دومش را نیمه‌تمام گذاشته است. و حالا عسگری با «برف آخر» برگرفته از داستان‌های محمد صالح علاء، با حال و هوای داستان‌های جلال احمد به این دوره از جشنواره آماده تا دومین فیلمش را به نمایش بگذارد. به بهانه حضور این فیلمساز جوان بعد از مدت‌ها در جشنواره فیلم فجر با او به صحبت نشستیم.

کار بردند و زحمت بسیاری کشیدند که فیلمنامه «برف آخر» بعد از حدود دو سال به سر انجام برسد. فیلمنامه‌ای که با وجود فاصله‌ای که از داستان استاد محمد صالح علاء گرفته ولی روحش را مدیون داستان جلال آباد است.

■ به نظر می‌رسد «برف آخر» فضای متفاوتی نسبت به «بدون مرز» دارد. خودتان مسیر فیلمسازی‌تان را تاکنون چطور می‌بینید؟ آیا شما فیلمسازی هستید که راه خودتان را پیدا کرده‌اید و می‌خواهید در یک مسیر مشخص قدم بگذارید یا به دنبال این هستید که سینما را با فضاهای متفاوت تجربه کنید؟

آیا اساساً باید دنبال پیدا کردن راه گشت یا ما دائماً در راه و مسیر هستیم؟! در زندگی تنها به دنبال تجربه کردن هستیم. کسب تجربه برای رسیدن به آگاهی، رسیدن به آگاهی برای درک کردن، درک کردن آن چیزی که مرا از درون به بیرون متصل کند.

احساس می‌کنم که سینما برای من راه است و برف آخر هم ایستگاهی بود در این مسیر.

آن فیلمنامه را کنار بگذارم و به قصه‌ای دیگر فکر کنم. قصه‌ای ارزانتر و نزدیک‌تر به تولید و البته به ریال، بدین شکل بود که «برف آخر» آغاز شد.

■ در مورد شکل‌گیری سوژه «برف آخر»

بگویید. سوژه و طرح فیلمنامه از چه کسی است؟ چطور شد که فیلمنامه این فیلم را گروهی نوشتید؟ همکاری بین شما، امیرمحمد عبدی و سید حسن حسینی چطور بود و نگارش فیلمنامه «برف آخر» چه مدت طول کشید؟

در مواجهه با یکی از داستان‌های کوتاه استاد محمد صالح علاء مدهوش شدم، طوری که مدت زمان طولانی رها می‌کردم و دائماً من را به درون خود می‌کشید. تصمیم گرفتم با رخصت از ایشان نوشتن طرح و پلات قصه را آغاز کنم. در ابتدا بسیار سخت بود داستان مسیری را برای روایت انتخاب کرده بود که برای تبدیل شدن به سینما باید مسیر پر پیچ و خمی را می‌پیمودم. به طرح کلی رسیدم و سید حسن حسینی و امیرمحمد عبدی به کمک من آمدند و هر چه توان داشتند به

■ در مورد انتخاب بازیگران بگویید. آیا تمام بازیگران اصلی، انتخاب‌های اول شما بودند؟ آیا حضور امین حیایی و مجید صالحی که بیشتر به عنوان بازیگر طنز شناخته می‌شوند، در فیلم شما که به نظر فضای جدی دارد برایتان ریسک نبود؟

به نظرم خطر کردن است که پس از گذشتن از خط پایان در هر مسیری شما را بر آن وامی‌دارد که با نگاه به عملکرد خود احساس رضایت کنید یا بالعکس. در مورد همکاری با بازیگران «برف آخر» باید بگویم، امین حیایی در بازیگری به مرزی از پختگی و جسارت رسیده که همکاری با او هر فیلمسازی را به وجد می‌آورد. مجید صالحی با معرفت که تلاش و ممارست او در خلق لحظه حیرت‌آور است. لادن مستوفی چنان اندازه به نقش جان می‌دهد که گویی خود کارکن است و این اعجاب‌انگیز است.

■ جشنواره فیلم فجر چهلم، جشنواره فیلمسازان جوان است و نسل متفاوتی از فیلمسازان با فیلم اول یا دوم خود وارد جشنواره شده‌اند. به نظر شما این رقابت، چطور رقابتی می‌تواند باشد؟ به نظر شما سینمای این نسل از چه جنسی است و چه دغدغه‌ای دارد؟

زیبایی هنر این است که چهارچوب ندارد، به این معنا که اگر گل بیشتری وارد دوازه حریف کنی برنده خواهی بود یا اگر دو امتیاز بیشتر کسب کنی قهرمان می‌شوی. ما در خلق اثر حالا چه مجسمه باشد یا نقاشی و چه نمایش باشد یا سینما، با سلاقی گوناگونی مواجه هستیم. پس به این ترتیب، زمانی که حرف از سلیقه به میان می‌آید رقابت معنایش را از دست می‌دهد. به این معنا که یا جهانی را که خلق کرده‌ایم درک کرده و دوست می‌دارند و یا براساس سلیقه آن‌ها نیست و از آن عبور می‌کنند. زیبایی و جذابیت هنر در همین است که پایان ندارد. پس دائماً باید برای تعالی آن کوشید. به نظرم جشنواره فجر موقعیت جذابی است برای گردهمایی خانواده سینما.

■ حدود شش سال از ساخت اولین فیلم سینمایی شما «بدون مرز» می‌گذرد، علت این فاصله زمانی چیست؟ آیا بعد از کسب اولین جایزه سخت‌گیر شدید، یا علت دیگری داشت؟ انتخاب گاهی از روی اختیار است گاهی از سر جبر. ناگزیر باید بپذیریم که امروزه به دلایل مختلف اعم از درگیری‌های شدید اقتصادی و مسائل بغرنج اجتماعی، جبر پیروزمندانه می‌تازد. می‌گویند خوشبخت‌ترین انسان کسی است که به کاری که دلبسته، مشغول است و چه دردناک است که فیلمساز، فیلمی که دوست ندارد می‌سازد.

من همواره تلاش می‌کنم که به اختیار، انتخاب کنم حتی به قیمت رنج. من حرفه‌ام سینما نیست، عاشق سینما هستم. اگر به عنوان حرفه به این کار نگاه کنم ناگزیر سروکله جبر پیدا می‌شود. معتقد هستم عشق زمانی که در دایره تکرار اسیر شود، معنای اصیل خود را از دست داده و بی‌طراوت می‌شود.

بعد از «بدون مرز» درگیر موضوعی شدم که نگارش فیلمنامه آن دو سال طول کشید. فیلمنامه‌ای که بسیار دوستش می‌داشتم. کل قصه فیلم در یکی از کشورهای اروپایی رخ می‌داد. به ترکیب جذابی از بازیگران ایرانی، ترک و آلمانی رسیدیم و پس از دوماه پیش تولید بدون وقفه در آلمان، مجبور شدیم که دست خالی به ایران برگردیم. چون یورو، ریال را بلعیده بود و ساخت آن تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسید. این شد که تصمیم گرفتم



زیبایی و جذابیت هنر در همین است که پایان ندارد. پس دائماً باید برای تعالی آن کوشید. به نظرم جشنواره فجر موقعیت جذابی است برای گردهمایی خانواده سینما

